

علت سکوت سعدی

دکتر سیروس شمیسا

چکیده:

در دیباچه گلستان، سعدی ضمن حکایتی به تأسّف از عمر تلف کرده پرداخته و از همین روی بر آن است تا در نشیمن عزلت نشیند و دامن از صحبت فراهم چیند و دفتر از گفته‌های پریشان بشوید و از آن پس سکوت اختیار کند. این سکوت سعدی را برخی از سعدی‌پژوهان برخاسته از همین تأسّف می‌دانند، اما براساس شواهد موجود در بوستان این سکوت از منظر دیگری همچون دلایل سیاسی، حکومتی و انتقادی به ویژه در دوران خانمان‌سوز مغول قابل تأمل و بررسی است. در این مقاله کوشیده شده تا از این منظر به سکوت سعدی و علت آن پرداخته شود.

کلید واژه: سکوت سعدی، گلستان، بوستان، حمله مغول.

من با نظریه تاریخ‌گرایی جدید (New Historism) مقدمه گلستان را بازخوانی کرده‌ام که امیدوارم در آینده بتوانم آن را منتشر کنم. تاریخ‌گرایی جدید معتقد به منیت تاریخ و تاریخت متون است، یعنی اولاً تاریخ هم مثل متون ادبی فقط یک روایت ندارد و ثانیاً متون ادبی در ارتباط با تاریخ معنی می‌دهد. از جمله بحث‌های متعدد^۱ من در آن کتاب یکی هم «سکوت سعدی» است که در مقدمه گلستان به آن اشاره کرده است:

«یک شب تأمل ایام گذشته می‌کردم و بر عمر تلف کرده تأسّف می‌خوردم و سنگ سراچۀ دل به الماس آب دیده می‌سفتم و این بیت‌ها مناسب حال خود می‌گفتم:

هر دم از عمر می‌رود نفسی چون نگه می‌کنم، نماند بسی
عمر برف است و آفتاب تموز اندکی ماند و خواجه غرّه هنوز

بعد از تأمل این معنی (ظاهراً عمر تلف شده و اینکه دیگر چندان زمانی باقی نمانده است) مصلحت آن دیدم که در نشیمن عزلت نشینم و دامن از صحبت فراهم چینم و دفتر از گفته‌های پریشان بشویم و من بعد پریشان نگویم؛

زبان بریده به کنجی نشسته صمّ بکم به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم»

(سعدی، ۱۳۷۴: ۵۳-۵۲)

می‌گویند چون عمری را تلف کردم و دیگر زمان چندان ندارم، دلگیر شدم و تصمیم گرفتم که معاشرت نکنم و سخن نگویم. دوبار از «پریشانی» سخن گفته است که می‌تواند تعبیر مختلف داشته باشد که من فعلاً وارد این بحث نمی‌شوم و آن را حرف‌های بی‌ربط انتقادی و سیاسی و امثال آن می‌گیرم و بعد می‌گویند کسی که «صمّ بکم» در گوشه‌ای نشسته، بهتر از کسی است که اختیار زبانش را ندارد.

دلیلی که سعدی برای سخن نگفتن و گوشه‌گیری ذکر کرده، قانع کننده نیست. تأسّف خوردن بر عمر تلف شده دلیلی نیست که باعث خموشی و عزلت شود. از سوی دیگر سعدی کجا عمر تلف کرده است؟ تمام زندگی او شور و سفر و عشق و دانش بود. از دو عبارت: «دفتر از گفته‌های پریشان بشویم و من بعد پریشان نگویم» معلوم است که علت دیگری در کار بوده است. «زبانش نباشد اندر حکم» کمی مطلب را روشن‌تر می‌کند. سعدی سخنانی می‌گفته که به مذاق کسانی خوش نمی‌آمده و از نظر آنان پریشان‌گویی بوده است. اگر چنین باشد، این سخنان را باید کجا یافت؟ طبیعی است که در بوستان و خبیثات و بعضی از قطعات و قصاید. غزلیات اشعار غنایی دلپسندی است که بعید است مورد انتقاد کسی قرار گرفته باشد. تکیه من بیشتر بر بوستان است، زیرا فوراً یعنی یک سال بعد از بوستان، گلستان را نوشت آن هم به نثر که معمولاً شاعران چنین نمی‌کردند. پس بیشتر نسبت به سخنانی که در بوستان گفته، باید حسّاس بود. این سخنان را به چند دسته می‌توان تقسیم کرد:

۱. سخنان سیاسی و انتقادی مثلاً در مورد مغولان یا شاه.
۲. سخنانی که چندان به مذاق متشرعین خوش نمی‌آمده است.
۳. سخنانی که چندان به مذاق متصوّف خوش نمی‌آمده است.
۴. سخنانی در عشق و عاشقی و شاهد بازی که ممکن است حساسیت‌هایی ایجاد کند.
۵. و از این قبیل...

البته از این بیان برخی از علل قوی‌تر و برخی ضعیف‌ترند. مثلاً مطالبی در عشق و عاشقی و شاهدبازی از آنجا که در گلستان هم آمده است، چندان قوی نیست. به نظر می‌رسد که مهم‌ترین عامل همان سخنان سیاسی و انتقادی در مورد مغولان و شاه بوده باشد. در شرایط جنگی حمله مغول و شرایط ناپایدار صلح، گویا هر گونه سخن گفتن از این مسایل خوشایند دربار نبوده است و سعدی هم در گلستان، برخلاف بوستان، دیگر به این مطلب نمی‌پردازد. البته دوستان او عقیده دارند که سعدی نباید در این زمینه سکوت کند، چنانکه یکی از آنان می‌گوید که در ریغ است «ذوالفقار علی در نیام و زبان سعدی در کام» باشد و اصرار می‌کند که «به وقت مصلحت آن به که در سخن کوشی» که ظاهراً وقت مصلحت همان اوضاع و احوال حمله مغول بوده است و می‌افزاید که «دم فرو بستن به وقت گفتن» طیره عقل است. سعدی سرانجام تسلیم می‌شود و به حکم «ضرورت» سخن می‌گوید.

اینک نمونه‌هایی از سخنانی که سعدی در بوستان بر زبان رانده و ممکن است باعث رنجش‌هایی شده باشد:

۱. فتنه مغولان

ابوبکر بن سعد زنگی با دادن باج و خراج موفق شده بود جلوی حمله مغولان را به فارس بگیرد به طوری که فارس مأمنی برای فرار و مهاجرت فضلا شده بود و لابد مردم کثیری از اطراف و اکناف خود را به آنجا رسانده بودند. بعدها هم همین اتابک ابوبکر لشکری جهت کمک به هلاکو برای فتح بغداد فرستاد. حال آنکه سعدی در آن قصیده معروف عربی خود در رثای خلیفه و ویرانی بغداد از مغولان بد گفته است. سعدی هم لابد مثل روشنفکران آن دوره چون سیف فرغانی از مغولان متنفر بود، ولی در آن

شرایط بحرانی صلح ناپایدار، انتقاد از مغولان، پسند دربار نبود تا هیچ بهانه‌ای به دست دشمن نیفتد، اما سیف فرغانی که از ارادتمندان سعدی بود، چون در آسیای صغیر می‌زیست، آزادانه از مغولان انتقاد کرده است:

هم مرگ بر جهان شما نیز بگذرد هم رونق زمان شما نیز بگذرد
 آب اجل که هست گلوگیر خاص و عام بر حلق و بر دهان شما نیز بگذرد
 چون داد عادلان به جهان در بقا نکرد بیداد ظالمان شما نیز بگذرد
 در مملکت چو غرّش شیران گذشت و رفت این عوعو سگان شما نیز بگذرد
 این نوبت از کسان به شما ناکسان رسید نوبت ز ناکسان شما نیز بگذرد

(سیف فرغانی، ۱۳۶۴: ۲۱۸-۲۱۷)

سعدی از مغولان با اصطلاح «فتنه» یاد می‌کند که بار مذهبی دارد و آنان را یأجوج می‌خواند که در سوره کُهِف (۱۸) آیات ۹۴ و ۹۳ از آنان یاد شده. ذوالقرنین جهت رفع فتنه آنان سدّی از آهن ساخته بود. اتابک ابوبکر هم جهت رفع این یأجوج و مأجوج با زر سدّی ساخته است.

گر از فتنه آید کسی در پناه ندارد جز این کشور آرامگاه

(سعدی، ۱۳۵۹: ۳۸)

سکندر به دیوار رویین و سنگ بکرد از جهان راه یأجوج تنگ
 تو را سدّ یأجوج کفر از زر است نه رویین چو دیوار اسکندر است

(سعدی، ۱۳۵۹: ۳۹)

چنان که اشاره کردم، هیچ معلوم نیست که این دیوار تا چند مدت پایداری خواهد کرد، چنانکه به اتابک ابوبکر می‌گوید:

به عهد تو می‌بینم آرام خلق پس از تو ندانم سرانجام خلق

(سعدی، ۱۳۵۹: ۳۹)

در مقدمه گلستان هم به اشاره و رمز به فتنه مغولان و مأمّن بودن فارس اشاره می‌کند؛ چنانکه در مدح ابوبکر بن سعد گوید:

اقلیم پارس را غم از آسیب دهر نیست تا بر سرش بود چو تویی سایه خدا

امروز کس نشان نهد در بسیط خاک مانند آستان درت مأمن رضا
یا رب ز باد فتنه نگه‌دار خاک پارس چندان که خاک را بود و باد را بقا

(سعدی، ۱۳۷۴: ۵۲)

جالب است که مصحح گلستان، شادروان دکتر یوسفی، در شرح فتنه در این بیت از علامه قزوینی نقل می‌کند که فتنه معادل «anarchie» به معنی اغتشاش و هرج و مرج است، اما همان‌طور که گفتم مراد از فتنه در اشعار سعدی فتنه مغول است. دریغ می‌آید که در اینجا اشاره‌ای به شروح استادان ادبیات نکنم. یکی از آنان در توضیحات گلستان نوشته است که متکلم جمع متکلم و مترسلان جمع مترسل است! باری حتی در ابیاتی چون:

کس از فتنه در پارس دیگر نشان نبیند مگر قامت مهوشان

(سعدی، ۱۳۵۹: ۵۴)

باید به ابهام فتنه مغول را در نظر داشت. باری سعدی در مورد حمله مغولان که سخن روز بود، سخنان بسیاری دارد که مورد توجه شارحان سعدی قرار نگرفته است. مثلاً در انگیزه حمله مغول که کشته شدن بازرگانان مغول به دست عوامل خوارزمشاه بود، در باب اول که در عدل و تدبیر و رأی است، گوید:

شهنشه که بازارگان را بخت در خیر بر شهر و لشکر آبست
کی آن جا دگر هوشمندان روند چو آوازه رسم بد بشنوند
نکو بایدت نام و نیکو قبول نکودار بازارگان و رسول...
تبه گردد آن مملکت عن قریب کزو خاطر آزرده آید غریب

(سعدی، ۱۳۵۹: ۴۴-۴۳)

البته سعی کرده همه این سخنان را در پرده ابهام با کنایاتی چون فتنه یا یاجوج بیان کند. در ابیات زیر می‌گوید هر چند فعلاً اوضاع امن است، اما باید ارتش را در حال آماده باش نگاه داشت و به آنان رسید:

دلاور که باری تهوّر نمود بیاید به مقدارش اندر فزود

که بار دگر دل نهد بر هلاک ندارد ز پیکار یاجوج باک...
نواحی ملک از کف بدسگال به لشکر نگه‌دار و لشکر به مال...
چه مردی کند در صف کارزار که دستش تهی باشد و کار، زار

(سعدی، ۱۳۵۹: ۷۵-۷۴)

بر طبق نظریه‌ای که عرضه کردیم، قرار است که سعدی در گلستان تا حدودی زبانش اندر حکم باشد، لذا به فتنه مغول فقط اشاره‌هایی می‌کند. از جمله دو بیت از ابیات قصیده‌ای را در خرابی بغداد به دست مغولان سروده بود، در مدح اتابک می‌آورد تا خوانندگان را متوجه منشاء آن دو بیت سازد که در هجو مغولان است. در آن قصیده آرزو کرده بود که کاش می‌مرد و فتنه مغول را نمی‌دید:

نَوَائِبُ نَهْرٍ لَيَنْتَنِي مِثَّ قَبْلَهَا وَلَمْ أَرَ عُدْوَانَ السَّفِيهِ عَلَى الْبَحْرِ

کاش پیش از این مصیبت‌ها می‌مردم و ستمکاری ابلهان را بر دانشی مردان پرهیزکار نمی‌دیدم. (سعدی، ۱۳۷۲: ۶۷).

أَلَا إِنَّ عَصْرِي فِيهِ عَيْشِي مُنْكَدٌ فَلَيْتَ عِشَاءَ الْمَوْتِ بَادِرَ فِي عَصْرِي

همانا بدانید که مرا در عصر خویش عیش منگد راست. کاش شامگاه مرگ در عصر من فرا می‌رسید. (سعدی، ۱۳۷۲: ۸۷)

عیش منگد همان عیش مکدر یعنی زندگانی ناخوش است و لذا هیچ بعید نیست وقت خوش در آن ابیات پایانی مقدمه گلستان استعاره تهکمیه باشد؛ یعنی مجاز به علاقه تضاد:

در این مدت که ما را وقت خوش بود ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود

(سعدی، ۱۳۷۴: ۵۷)

زیرا ۶۵۶ هـ.ق. مطابق ۱۲۵۸ میلادی، همان سالی است که هولاکو بغداد را فتح کرد و به خلافت اسلامی پایان داد و سعدی هم در همان سال آن قصیده غرراً را سرود و لذا شاید علت افسردگی او که در مقدمه گلستان بیان کرده است، همین مسئله مغول بوده است. اتابک ابوبکر بن سعد در سال ۶۲۳ بعد از مرگ پدرش اتابک فارس شده بود. دو سال بعد از این تاریخ یعنی در ۶۵۸ درگذشت. او پنجمین اتابک بود.

دیگر از مسایل حمله مغول که چندان مورد بررسی قرار نگرفته است، مسئله بخت است. پیروزی برق‌آسای مغولان باعث گسترش این نظریه شده بود که مغولان طالع مسعود دارند و پیروزی آنان مشیت الهی است. در برخی از کتب قدیم از جمله در مقدمه جهانگشای جوینی این مطلب را می‌بینیم. در آن قصیده هم که از سیف فرغانی ذکر شد، یک بیت چنین است:

ای مفتخر به طالع مسعود خویشتن تأثیر اختران شما نیز بگذرد

(سیف فرغانی، ۱۳۶۴: ۲۱۸)

سعدی هم در باب پنجم بوستان که در رضاست، چند داستان در این زمینه سروده است. آن یار سپاهانی او ناگاه پیر و فرتوت شده بود، چون در جنگ تتر هر کاری کرده بود، سودی نداشت زیرا دولت و بخت از ایران روی برتافته بود و قضا و قدر پشت مغولان بود:

برانگیختم گرد هیجا چو دود چو دولت نباشد تهوّر چه سود؟

(سعدی، ۱۳۵۹: ۱۳۸)

سعدی چند جا اشاره کرده که در آشوب مغول از شیراز خارج شد و سپس چون بازگشت، ملاحظه کرد که مملکت آرام است. در این صورت اشاره او به تسلیم شدن ابوبکر بن سعد در تقابل اوگتای قاآن ایلخان مغول است. ابوبکر پذیرفت که به او خراج بدهد و او هم به فارس لشکر نکشد:

جهان در هم افتاده چون موی زنگی ^۳	برون جستم از تنگ ترکان چو دیدم
ز گرگان به در رفته آن تیز چنگی	چو باز آمدم کشور آسوده دیدم
سر زلف خوبان چو درع فرنگی ^۴	خط ماهرویان چو مشک تتاری
پلنگان رها کرده خوی پلنگی	به نام ایزد آباد و پرناز و نعمت
کسی گفت: سعدی چه شوریده رنگی	بپرسیدم: این کشور آسوده کی شد؟
جهانی پر آشوب و تشویش و تنگی	چنان بود در عهد اول که دیدی
اتابک ابوبکر بن سعد زنگی	چنین شد در ایام سلطان عادل

(سعدی، ۱۳۸۶: ۷۵۵)

چنان‌که ملاحظه می‌شود در این شعر هم با احتیاط از مغولان با استعاره‌هایی چون گرگان و پلنگان نام می‌برد. آخرین اتابک فارس، ایش خاتون به ازدواج منگو تیمور از فرزندان هلاکو درآمد و بعد از آن امرای مغول، حاکمان فارس بودند. در این زمان سعدی هم دیگر به وضع موجود عادت کرده بود. در قصیده‌ای که از انتقال دولت از سلغریان به قوم دیگر (که مراد همین مغولان است) سروده است، گوید:

آن دور شد که ناخن درنده تیز بود و آن روزگار رفت که گرگی کند شبان

(سعدی، ۱۳۸۶: ۷۳۵)

که اشاره است به متمدن شدن یا آرام شدن مغولان و سپس به فتوحات ایشان اشاره

می‌کند:

سلطان روم و روس به منت دهد خراج چپپال هند و سند به گردن کشد قلان

(سعدی، ۱۳۸۶: ۷۳۵)

در این قصیده از هیچ شاهی نام نمی‌برد، اما گویا آن را در مدح هلاکو سروده باشد چون از شمس‌الدین جوینی هم مدح می‌کند، باری می‌گوید:

سعدی دلاوری و زبان آوری مکن تا عیب نشمرند بزرگان خرده‌دان

(سعدی، ۱۳۸۶: ۷۳۶)

و معلوم است که مبالغه در ستایش مغولان هنوز مطبوع طبع بزرگان ایران نبود.

۲. سخنانی که باعث تحریک درباریان می‌شود یا به شاه برمی‌خورد

در مدح ابوبکر بن سعد بن زنگی گوید:

هم از بخت فرخنده فرجام توست که تاریخ سعدی در ایام توست

(سعدی، ۱۳۵۹: ۳۹)

در باب اول که در عدل و تدبیر و رأی است مکرراً به شاه درس می‌دهد. مثلاً در بیت ۵۲۶ می‌گوید که شاه باید در شب دیرتاز (ظ: دیریاز) بیدار باشد تا مردم آسوده بخوابند:

بحمدالله این سیرت و راه راست^۵ اتابک ابوبکر بن سعد راست

(سعدی، ۱۳۵۹: ۵۴)

و لذا:

کس از فتنه در پارس دیگر نشان نبیند مگر قامت مهوشان

(سعدی، ۱۳۵۹: ۵۴)

قاعدتاً شاه، شب را به پاسبانی یابه عبادت (صراط المستقیم) بیدار است، اما از شعر سعدی معلوم می‌شود که به عیش و عشرت بیدار است، زیرا بلافاصله بعد از آن ابیات می‌گوید:

یکی پنج بیتم خوش آمد به گوش که در مجلسی می‌سرودند دوش
مرا راحت از زندگی دوش بود که آن ماهریم در آغوش بود...
چه می‌خسبی ای فتنه روزگار؟ بیا و می‌لعل نوشین بیار

(سعدی، ۱۳۸۶: ۲۲۵-۲۲۴)

گویی با شاه شوخی کرده است. به نظر من روابط او با شاه صمیمانه‌تر از آن بود که اتابک دلگیر شود، اما به هر حال می‌توانست باعث بهانه‌داریان شود. فعلاً از ذکر موارد دیگر، یعنی سخنانی که ممکن است بهانه به دست این و آن داده باشد، صرف‌نظر می‌کنم، هر چند در هر مورد شواهد بسیاری گردآورده‌ام.

پی‌نوشت:

۱. از قبیل علت تناقضات گلستان، چرا شاعر کتابی به نثر نوشت (که معمول نبوده است)، استعارات و کنایات مقدمه گلستان که به نظر من معانی خاصی دارند...
۲. آوردن «لشکر» اشاره به حمله مغول است.
۳. ایهام به دوره سعد بن زنگی.
۴. ایهام به جنگ‌های صلیبی.
۵. صراط المستقیم.

منابع:

۱. سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۵۹). بوستان، مصحح غلامحسین یوسفی، تهران: انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی.
۲. _____ (۱۳۸۶). کلیات سعدی، مصحح محمدعلی فروغی، تهران: امیرکبیر.
۳. _____ (۱۳۷۴). گلستان سعدی، مصحح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.
۴. _____ (۱۳۷۲). شعرهای عربی سعدی شیرازی، تصحیح انتقادی و ترجمه از جعفر مؤیدشیرازی، شیراز: دانشگاه شیراز.
۵. سیف فرغانی، محمد (۱۳۶۴). دیوان سیف‌الدین محمد فرغانی، تصحیح و مقدمه ذبیح‌الله صفا، تهران: فردوس.